سوسنگرد، شهر سرفراز

خاطراتی از اشغال و آزادی شهر سوسنگرد

در ادامه سلسله خاطرات مکتوب دفاع مقدس، در این شماره به جبهه های جنوب می پردازیم و با نیم نگاهی به مجموعه «راهیان نور» و شهر سوسنگرد خاطرات اشغال و آزادی این شهر را نقل می کنیم. با امید به این که خاطرات جنگ روح بزرگ و متعهدانه رزمندگان اسلام را دیگر بار به روح مردم ایران زمین بدمد. «حدود ساعت ۱۰ صبح ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ به سرلشکر وفیق السامرایی - از فرماندهان ارشد عراق- دستوری رسید. از او خواسته شد، پیش از ساعت ۱۲ به مرکز اصلی فرماندهی جنگ برود. در آن روزها، از گرمای شدید هوای عراق کاسته شده بود. عراقی ها برای تحرک نیروها و فعالیت تانک ها و زره پوش هایشان نیاز به شرایط جوی داشتند. رأس ساعت یک بعدازظهر به وقت ایران ۱۹۲ هواپیمای جنگنده نیروی هوایی عراق به طرف اهداف خود در ایران پرواز کردند. در همین لحظات، در اصلی مرکز فرماندهی عراق باز شد و به دنبال آن، گروه های متشکل از افسران وارد شدند. سرلشکر «وفیق السامرایی» مشغول تعیین آخرین تغییرات در موضع نیروهای ایرانی بر روی نقشه های اتاق اصلی عملیات بود. در همین حال صدام وارد شد. او چفیه قرمز رنگ به سر داشت و یک نوار فشنگ به دور کمر بسته بود. وزیر دفاع به صدام احترام گذاشت و گفت: سرور من، جوان ها بیست دقیقه پیش پرواز کردند. صدام در حالی که لبخند پیروزمندانه ای بر لب داشت گفت نیم ساعت دیگر کمر ایران را خواهیم شکست.» (کتاب هجوم. انتشارات کانون پرورش فکری)

[حسین ابوالفتحی]

● **حمله به خوزستان**

مردم اهواز اولین کسانی بودند که صدای پرواز هواپیماهای عراقی را بر فراز شهر خود شنیدند. صدام می خواست در عرض سه روز خوزستان را تسخیر کند. خوزستان برای صدام از چندجهت اهمیت داشت: نخست این که با اشغال خوزستان مرز دریایی عراق گسترش می یافت و این چنین توان نظامی، اقتصادی و سیاسی این کشور نیز در منطقه بیشتر می شد. دوم این که از تنگنای ژئوپلیتیکی بیرون می آمد و سوم به مخزنی از نفت و گاز دسترسی پیدا می کرد. حتی صدام به لحاظ روانی اندیشیده بود که به نوعی مردم خوزستان را به سمت خود متمایل کند و آنان را عربی زبان بداند تا این چنین از راه همزبانی و به ظاهر همریشگی از درون ایران را متزلزل کند. از این طریق او حتی نام برخی از شهرهای خوزستان را نیز تغییر داده بود. به عنوان مثال خرمشهر را «محمره» و آبادان را «عبادان» نامیده بود، «خفاجیه» هم نامی بود که عراقی ها بر تارک سوسنگرد نهاده بودند. پس از این که عراق با حمله هوایی نتوانست تأثیر زیادی بر مرزهای ایران بگذارد، علی رغم این که به شدت بهت زده شده بود اما ساکت نماند و تلاش کرد تا شانس خود را از طریق مرزهای زمینی بیازماید. پس این چنین بود که حملات زمینی عراق از استان های خوزستان، کرمانشاه و ایلام شروع شد. خوزستان به لحاظ جغرافیایی سه منطقه دارد: شمالی، میانی و جنوبی. منطقه میانی از بخشداری «حمیدیه» در ۲۵ کیلومتری شمال غربی اهواز آغاز می شود و به سمت غرب امتداد می یابد. این امتداد تا مرداب «هورالعظیم» و مرز ایران و عراق است. عرض این منطقه در حدود ۳۰ کیلومتر و طول با عمق آن نزدیک به ۸۰ کیلومتر است. شهرستان سوسنگرد مرکز فرمانداری دشت آزادگان و شهرهای بستان، هویزه و حمیدیه در این محدوده قرار دارند. نهرهای متعددی نیز در این منطقه جاری است، که از رودخانه کرخه منشعب می شوند. تمام این نهرها با یک مسیر شرقی - غربی به مرداب هورالعظیم می ریزند. مهم ترین جبهه منطقه، محور حلفائیه به سوی چزابه، بستان، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز است. با استفاده از این محور، عراق می توانست اهواز را از غرب مورد تهدید قرار دهد. در ۲۰ کیلومتری حلفائیه پاسگاه مرزی شیب عراق و در مقابل آن پاسگاه مرزی «سوبله» ایران قرار داشت. فاصله سوبله تا بستان حدود ۱۵ کیلومتر بود.

باحمله عراق در ۳۱ شهریور، عناصر تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ اهواز، مستقر در پاسگاه صفریه و سوبله، نتوانستند حملات دشمن را دفع کنند و به ناچار به عقب رانده شدند. لشکر ۹ مکانیزه عراق کم کم به محور سوبله، تنگه چزابه و ارتفاعات الله اکبر می رسید. عراقی ها موفق شدند روی رودخانه کرخه و رمیمیر پل شناور نصب کنند. به این ترتیب بستان به طور کامل سقوط کرد و عراقی ها از شمال و غرب وارد شهر شدند. آن ها با پیشروی در محور بستان - سوسنگرد این شهر را از سمت غرب مورد تهدید قرار دادند. علاوه براین عراقی ها در جنوب کرخه و از محوه نشوه، کوشک، طلائیه و جفیر وارد ایران شده و در این محور رو به شمال پیشروی کرده و به کرانه جنوبی کرخه کور رسیده بودند.

آنها با عبور از کرخه کور، به قصد تصرف حمیدیه و سوسنگرد در دو ستون پیشروی کردند. روز هشتم مهر به حاشیه جنوبی حمیدیه و سوسنگرد رسیدند. در این زمان، عناصری از نیروهای دشمن وارد سوسنگرد شدند و ویرانی زیادی به جا گذاشتند.

● **سوسنگرد، مهرماه ۱۳۵۹**

«مهند از اولین سربازانی بود که در واحد کماندوی ارتش عراق توانست به سوسنگرد بیاید. او وقتی به سوسنگرد رسید با شهر ویرانه ای مواجه شد، شهری که توسط خودشان به این روز افتاده بود. او پس از اسیر شدن، در کتاب خاطراتش درباره اولین حضور در سوسنگرد نوشت: «درمدخل شهر، چند پاسدار را دیدم. آنها پس از مشاهده ما کمین گرفتند و جنگ تن به تن درگرفت. دود و غبار از گوشه و کنار شهر بلند بود و صدای انفجار و شلیک گلوله لحظه ای قطع نمی شد، کماندوها به شهر ریخته بودند و هر کاری که برای ویرانی و کشتار مردم می توانستند، انجام می دادند. چند لحظه بعد در خیابان اصلی، متوجه خانواده ای شدم. این خانواده کوچک گریان و هراسان بودند. طفل پنج ساله در آغوش مادرش به شدت گریه می کرد. دست چپش از بازو ترکش خورده بود و خونریزی داشت. مادر و دختر به هرطرف که می دویدند با سربازان ما مواجه می شدند یا انفجار خمپاره ای آنان را به زمین می چسباند. وقتی آنها را مستأصل و بیچاره دیدم خودم را به آنها رساندم و رو به مادر کردم و گفتم که شیعه ام و اهل کربلا. گفتم از من نترسید و اجازه دهید پسر کوچک تان را به بهداری برسانم تا زخمش را پانسمان کنند. از آنان خواستم که به من اعتماد کنند. اما اعتماد نکردند و از من خواستند از آن جا دور شوم. پس از کمی صحبت، اعتماد مادر طفل را جلب کردم ولی دخترش که تقریباً ۱۸ ساله بود قبول نکرد. او می گفت لازم نکرده که عراقی ها ما را معالجه کنند. در ادامه حرف هایش اضافه کرد که اگر شما می خواستید ما را معالجه کنید چرا این طور وحشیانه به شهر ما حمله کردید.

جوابی نداشتم و نمی دانستم چه بگویم. من در آن لحظه خودم را گناهکار می دانستم و در همین حال یک دستگاه لندکروز فرماندهی عراق در خیابان نمایان شد. وقتی ما را دیدند جلوی پایمان متوقف شدند، پنج نفر شخصی داخل آن بودند که آنها را می شناختم. آنها اهل سوسنگرد بودند و برای عراقی ها جاسوسی می کردند. یکی از آنها پائین آمد و با زور، مادر، دختر و طفل مجروح شان را سوار کرد. بعد هم به سرعت از شهر خارج شدند. من پیش نیروها به آن طرف خیابان رفتم. در همین حال، از پنجره نارنجکی به بیرون پرتاب شد. پنج نفر عراقی در این حادثه زخمی شدند. گروهبان سومی داشتیم به نام «عبدالامیر خشام» اهل ناصریه، رو کرد به من و گفت: بیا، بیا با هم برویم داخل خانه.

داخل کوچه شدیم و با شکستن در، به خانه رفتیم. در یکی از اتاق ها، کنار پنجره، پیرمردی روی صندلی نشسته بود، یک پا هم نداشت. اتاق به هم ریخته و تاریک بود. اولین چیزی که نظرم را جلب کرد شال سبز دور گردن پیرمرد بود، فکر کردم که حتماً سید است. گروهبان عبدالامیر پس از من وارد اتاق شد. با دیدن پیرمرد یکه خورد. پیرمرد با چشمان پرجاذبه اش نگاه مان می کرد. گروهبان عبدالامیر جلوتر رفت و در مقابل پیرمرد ایستاد. پیرمرد بکریز نگاهش کرد. گروهبان کلاشینکف خود را بالا آورد. بعد دهانه لوله را روی سینه پیرمرد جا به جا کرد. من پشت سر گروهبان بودم. احساس کردم که آنها چشم در چشم هم دوخته اند و ذره ای ترس و واهمه در پیرمرد نیست. لحظات به سختی سپری می شد. ناگهان پنج یا شش گلوله از کلاشینکف گروهبان عبدالامیر در سینه پیرمرد نشست. پیرمرد در میان دود و باروت از روی صندلی به زمین غلتید. در همین حال شال سبز از گردنش باز شد و روی خون ها افتاد. از خانه خارج شدیم. هنوز نیمی از کوچه را طی نکرده بودیم که یکی از مدافعان شهر از پشت بام روبه روی کوچه نمایان شد. گروهبان عبدالامیر او را دید و خواست به طرف او شلیک کند، اما دیر شده بود و گلوله ای بر پیشانی او نشست. مغز گروهبان را دیدم که به در و دیوار و حتی لباس هایم پاشید. خودم را روی زمین انداختم و سینه خیز از کوچه خارج شدم. کمی بعد، به افراد خودمان ملحق شدم و اصلاً حال طبیعی نداشتم. به هر جا نگاه می کردم جسد و خون بود.

دکتر چمران اعتقاد داشت آزادسازی سوسنگرد نتیجه همکاری و هماهنگی نزدیک بین ارتش، سپاه و نیروهای چریک بود. هیچ یک به تنهایی قادر به تأمین چنین موفقیتی نبودند

شهر هر لحظه ویران تر می شد. مردم شهر روی دیوار و در خانه ها باعجله نوشته بودند: «امانة الله و رسوله» در خانه های بسیاری قرآن و نهج البلاغه را دیدم و همین طور کتاب های اسلامی را. همه این ها در حالی بود که در تبلیغات به ما می گفتند ایرانی ها آتش پرست و مجوس هستند» (اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، ناشر؛ دفتر ادبیات و هنر مقاومت).

و این گونه بود که در روز هشتم مهرماه سال ۵۹ نیروهای عراقی در منطقه حمیدیه و کرانه جنوبی کرخه کور حرکاتی را آغاز کردند. یک ستون درحوالی حمیدیه - ۲۷ کیلومتری اهواز - برای قطع محور اهواز - سوسنگرد و تهدید حمیدیه، اهواز، سوسنگرد و پادگاه دشت آزادگان دست به تحرکاتی زد و سوسنگرد را مورد تهدید جدی قرار داد.

● **شهید چمران و سوسنگرد**

روز ۲۶ آبان ماه سال ۵۹ دکتر چمران که فرمانده نیروهای چریکی نامنظم را بر عهده داشت برای آزادی سوسنگرد وارد عمل شد. تانک های دشمن در خط «ابوحمیطه» سنگر گرفتند. دشمن این منطقه را زیر آتش قرار داده بود. گلوله های توپ در گوشه و کنار به زمین می خورد. دکتر چمران صبح زود با نام خدا حرکت را آغاز کرد. تعداد زیادی از نیروهای محافظت از جاده حمیدیه به ابوحمیطه را بر عهده داشتند. دکتر چمران در خاطراتش می نویسد: «حرکت مان آغاز شد. شوق دیدار دوستانم در سوسنگرد، مرا هوایی کرده بود. به یاد مقاومت آنها در تنهایی افتاده و قطره اشکی از چشمانم سرازیر شد. به یاد رزمندگان ارتشی افتادم که در سوسنگرد بودند. ستوان فرجی و ستوان اخوان. آنها با بدن مجروح بارها با من تماس گرفتند. سه روز بود که غذایی گیرشان نیامده بود. اما هرچه اصرار کردم حاضر نبودند از دکان یا مغازه ای مایحتاج خود را بردارند، آن هم بدون اجازه رسمی حاکم شرع. با حاکم شرع صحبت کردم. حاکم شرع به شرط نوشتن صورت حساب ها، اجازه برداشتن مایحتاج شان را صادر کرد. بالاخره پس از ۳ روز گرسنگی وارد مغازه شده و پس از نوشتن لیست مایحتاج ضروری خود، آن را برداشته بودند.»

آن روز تیمسار فلاحی مسئولیت هماهنگی نیروهای ارتشی را بر عهده داشت. در این حمله تیپ ۲ زرهی و گردان ۱۴۸ پیاده، پشتیبیان دکتر چمران و بسیجیان بودند. دکتر چمران خوب می دانست که در آن شرایط، فقط تیمسار فلاحی می تواند ارتش را برای پشتیبانی از آنها به حرکت درآورد. او تصمیم داشت با گروه های چریکی حمله به سوسنگرد را آغاز کند و جنگ را از حالت تعادل خارج سازد. محرکی لازم بود تا این تعادل را به هم بزند و دشمن را از سوسنگرد بیرون کند. این محرک همان نیروهای چریک و رزمندگان شرط نوشتن صورت حساب ها، اجازه برداشتن مایحتاج شان را چمران شروع به سازماندهی نیروهایش کرد. گروه بختیاری، بیشترشان از صنایع دفاع بودند. دکتر چمران آنها را از جنگ کردستان می شناخت، گروه فداکاری که تجربه نبرد هم داشت. چمران آنها را مسئول جناح چپ کرد. آنها ۹۰ نفر بودند. گروه دوم متشکل از بومی ها و محلی ها بودند. مسئولیت آنها با محمدامین هادوی بود. آنها از طرف چمران مأموریت داشتند از کنار رودخانه کرخه، که کانال کم عمقی هم برای مخفی شدن داشت، مسیر را پیموده و از شمال شرقی وارد سوسنگرد شوند. این گروه موفق شد خود را زودتر از گروه های دیگر به شهر برساند. اما گروه سوم مستقیماً تحت فرماندهی دکتر مصطفی چمران بودند. آنها نیروهای نیرومندی بودند. چمران قصد داشت با گروه خود، از میان دو گروه چپ و راست به طور مستقیم وارد سوسنگرد شود، این در حالی بود که جاده ابوحمیطه به سوسنگرد توسط توپخانه عراق کوبیده می شد. دکتر چمران نیروهایش را تقسیم کرد. چند نفر را ۳۰۰ متر جلوتر فرستاد. چند نفر از چپ و عده ای هم از راست حرکت کردند. دکتر چمران دوباره در خاطراتش می آورد: «نیمی از راه ابوحمیطه به سوسنگرد را طی کرده بودیم. هر لحظه به سرعت خود اضافه می کردیم. ناگهان متوجه تانکی شدم که از طرف شمال و زیر رود کرخه به سرعت به طرف ما می آمد. به نیروهایم فرمان دادم که سنگر بگیرند. در همین حال یکی از نیروها را با آرپی جی به شکار تانک فرستادم. تانک لحظه ای از سرعت خودکم کرد. انگار متوجه نیروهای ایرانی شده بود. بعداز گذشت لحظاتی، ناگهان بر سرعت خود افزود و با حداکثر سرعت از روی جاده سوسنگرد گذشت و به طرف جنوب گریخت وتلاش آرپی جی زن برای شکار آن ناکام ماند.»

در آن لحظات، صحنه نبرد ساکن و آرام بود. چمران در یک کیلومتری جنوب جاده تانک ها و ماشین های دشمن را دید که آشفته بودند. توپخانه ارتش محرکی از خود نشان نمی داد. حتی از هلیکوپترها هم که صبح زود فعالیت خوبی داشتند خبری نبود. تنها گاهی تانک های طرفین، گلوله ای به سمت هم شلیک می کردند. چمران احساس خطر کرد. عراقی ها هنوز آرایش جنگی به خود نگرفته بودند و اگر این طور می شد، به راحتی می توانستند ارتش ایران را در هم بشکنند. دکتر چمران در این شرایط یادداشتی برای تیمسار فلاحی می نویسد که خواندنی است. متن نامه چنین است: «۱- هرچند زودتر توپخانه ما، دشمن را بکوبد و ساکت نباشد ۲- بهترین فرصت برای هلیکوپترهاست. هرچه زودتر بیایند و مشغول شوند، ضمناً، اگر ممکن است هواپیماهای شکاری هم بیایند. ۳- از گروه خود من، هرچه تفنگ ۱۰۶ و موشک تاو در ابوحمیطه وجود دارد، فوراً جلو بیایند. ۴- نیروهای پیاده هرچه زودتر برای تسخیر شهر بیایند. ۵- تانک های گردان ۱۴۸ هرچه زودتر جلو بیایند و تانک های دشمن را اسیر کنند.»

تیمسار فلاحی یک تیپ ۱۰۶ به فرماندهی حاجی آزادی که از بسیج شیراز آمده بود جلو فرستاد. او توانست ۶ تانک شکار کند. یک دسته موشک انداز تاو هم به مسئولیت مرتضوی که هفته قبل تعلیماتش را در مدرسه به پایان برده بود ۱۲ تانک دشمن را شکار کرد. جنگ به نحوی پیش می رود که نیروهای تن به تن به مبارزه می پردازند. موشک آرپی جی کم است و در این شرایط با کمال تعجب نیروها با ابزار «الله اکبر» به سمت دشمن یورش می برند. دکتر چمران در این نبرد تن به تن مجروح شد. این شهید با پای مجروح چنین راز و نیاز کرد: «ای پای عزیز، ای که همه عمر وزن من را تحمل کردی و از کوه ها، بیابان ها و راه های دور گذرانده ای، اکنون که ساعت آخر من است، از تو می خواهم که با جراحت و درد مدارا کنی و مثل همیشه چابک و توانا باشی و مرا در صحنه نبرد خوار نکنی...»

به راستی هم، چنین شد. دکتر چمران می نویسد: «در مقابل رگبار گلوله ها جابه جا می شدم، در همین حال از پشت برجستگی تل خاک که جایگاه مطمئنی برایم شده بود، متوجه سمت چپ شدم، در فاصله ۱۰ متری ام چند نفر زانو زده و به طرفم نشانه گرفته بودند. لباس نظامی تن شان نشان از نیروهای مخصوص داشت. به سرعت روی زمین خوابیدم و با یک رگبار آنها را بر زمین غلتاندم. بعد فوراً خود را به طرف دیگر برجستگی انداختم. در طرف راست هم نیروهای زیادی جمع شده بودند. عده زیادی هم داخل تونل زیر جاده، به طرفم تیراندازی می کردند. گاه گاهی رگباری به سوی آنها می گرفتم و آنها عقب می رفتند... سرانجام فرمانده عراقی ها، دستور عقب نشینی صادر کرد.»

● **سوسنگرد آزاد شد**

پس از عقب نشینی عراقی ها دکتر چمران که در شرایط بدی قرار داشت چند بار «عسگری» را صدا کرد و فهمید که خوشبختانه او هنوز زنده است. عسگری با آمبولانس عراقی دکتر چمران را به سمت بیمارستان آورد. ساعت ۱۲ بود و گروه های دیگر برای آزادسازی سوسنگرد به آن طرف می رفتند. دکتر چمران و عسگری در راه و در میانه راه ابوحمیطه، تیمسار فلاحی را دیدند. او از دیدن آنها تعجب کرد. بعد چمران را بوسید و گفت از دوستان چمران شنیده که مجروح و اسیر عراقی ها شده است.

دکتر چمران اعتقاد داشت آزادسازی سوسنگرد نتیجه همکاری و هماهنگی نزدیک بین ارتش، سپاه و نیروهای چریک بود. هیچ یک به تنهایی قادر به تأمین چنین موفقیتی نبودند. وحدت بین ارتش و مردم، کارایی هر کدام را چندین برابر کرد وتجربه ای جدید وموفق در تلفیق نیروهای مردمی با ارتش کلاسیک دنیا بود. به این ترتیب، درعاشورای سال ۱۳۵۹ برای دومین بار سوسنگرد از چنگ عراقی ها آزاد شد. زمندگان ایرانی داخل شهر شدند و خود را به آنهایی که مقاومت می کردند، رساندند. شور و شادی در همه جا برپا شد. آنها در مسجد جامع که مرکز دفاع از شهر بود، جمع شدند و به خوشحالی پرداختند. عراقی ها ناکام از تصرف سوسنگرد، در بیرون شهر سنگر زدند. آنها هیچ وقت نتوانستند دوباره به شهر دست پیدا کنند. سوسنگرد، این شهر جنوبی ایران برای همیشه سرفراز ماند و سربازان و نیروهای داوطلب، دور تا دورش را گرفتند تا گزندی به آن نرسد.

CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2 CH2=CH2

شرکت ملی صنایع پتروشیمی
شرکت پتروشیمی شهید تندگویان (سهامی عام)

آگهی ارزیابی پیمانکار
۲۲۹۸۰۵
نوبت اول

شرکت پتروشیمی شهید تندگویان (سهامی عام) در نظر دارد عملیات تنظیفات سایت و تجهیزات واحدهای CF,PET&PTA 1,2 خود را از طریق مناقصه عمومی به پیمانکاران واجد شرایط واگذار نماید.

داوطلبین می توانند ظرف مدت ۱۰ روز با معرفینامه کتبی جهت دریافت فرم استعلام ارزیابی کیفی پیمانکاران به امور حقوقی و پیمان های شرکت، واقع در بندر امام خمینی، منطقه ویژه اقتصادی پتروشیمی، سایت چهار پتروشیمی شهید تندگویان مراجعه نمایند.

مدت اجرای پیمان یک سال می باشد.

شرایط پیمانکاران:
۱- داشتن شخصیت حقوقی
۲- داشتن تجربه کافی و مرتبط با موضوع
۳- داشتن توانایی مالی و همچنین امکانات، ماشین آلات، نیروی انسانی لازم و توانایی انجام کار
۴- توانایی ارائه ضمانتنامه شرکت در مناقصه
۵- صلاحیت و تأیید اداره کار و امور اجتماعی و HSE PLAN

تلفن تماس: ۴۵۷۶-۰۶۵۲۲۵۵ (امور پیمان ها)
تلفاکس: ۹ الی ۱۰-۰۶۵۲۲۶۲-۴ (داخلی ۲۲۰۹)
روابط عمومی شرکت پتروشیمی شهید تندگویان (سهامی عام)

تلاش آفرینش بالندگی

اطلاعیه
نوبت دوم

سازمان منطقه آزاد اروند
«آبادان - خرمشهر»

سازمان منطقه آزاد اروند در راستای اجرای طرح های عمرانی و زیربنایی و در جهت توسعه بندر خرمشهر و ایجاد اشتغال سالم و مولد، در نظر دارد اراضی کنار اداره بندر (وضعیت فعلی به صورت تیزار و برابر کروکی و مشخصات ذیل) را خریداری نماید. لذا بدین وسیله مستندا به لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی برای اجرای طرح های عمومی و عمرانی و... دولت از مالکین محترم و صاحبان حقوق قانونی که اراضی آنها در طرح مزبور قرار دارد، دعوت می شود ظرف مهلت قانونی (حداکثر ۱۵ روز) با همراه داشتن مدارک به منظور مذاکره به دفتر حقوقی این سازمان واقع در آبادان، بریم، سازمان منطقه آزاد اروند، مدیریت حقوقی و املاک مراجعه نمایند.

۱- جزئی از پلاک ۹ قریه سوره واقع در بخش ۴ خرمشهر.
۲- جزئی از پلاک ۳ دوربند غربی بخش ۴ خرمشهر.
۳- جزئی از پلاک ۴ دوربند شرقی بخش ۴ خرمشهر.

سازمان منطقه آزاد اروند

آگهی مناقصه یک مرحله ای
شماره ۵۲۲۳۹۶۹۰
نوبت دوم
K.S.C

شرکت فولاد خوزستان در نظر دارد عملیات نگهداری و تعمیرات حدود ۹۰ دستگاه یخساز و حدود ۱۰۰ دستگاه آبسردکن خود را به مدت ۵ سال به شرح ذیل از طریق مناقصه به یکی از شرکت هایی که دارای امکانات کافی، منابع انسانی مناسب، سوابق و تجارب مرتبط و گواهی صلاحیت معتبر می باشند، واگذار نماید.

از کلیه داوطلبان شرکت در مناقصه دعوت می شود با رعایت موارد ذیل در ساعات اداری جهت اقدام مقتضی به آدرس اهواز، کیلومتر ۱۰ جاده اهواز - بندر امام خمینی، شرکت فولاد خوزستان، واحد خرید خدمات- قراردادهای خدمات فنی (تلفن: ۹۳۴۲۲۸-۰۶۱۱، دورنگار: ۲۲۷۹۳۴۶-۰۶۱۱ یا www.ksc.ir) مراجعه فرمایند.

۱) ضمن کسب اطلاعات لازم و اعلام آمادگی، پرسشنامه جدید (استعلام ارزیابی پیمانکاران) از پایگاه اطلاع رسانی فوق دریافت، تکمیل و تا تاریخ ۸۶/۱۰/۱۱ ارائه گردد.
۲) دریافت اسناد مناقصه: در تاریخ ۸۶/۱۰/۱۵ در قبال ارائه اصل رسید واریز مبلغ ۵۰/۰۰۰ ریال (غیرقابل استرداد) در وجه شرکت فولاد خوزستان.
۳) تحویل پیشنهادات: تا تاریخ ۸۶/۱۰/۲۵
۴) تاریخ گشایش پاکت های پیشنهاد قیمت: ۸۶/۱۰/۲۶
۵) مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: ۲۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال
۶) نوع تضمین: ۱) ضمانتنامه معتبر بانکی ۲) چک تضمینی و یا واریز مبلغ در وجه شرکت فولاد خوزستان.
۷) شماره حساب جهت واریز وجه:
الف) جاری ۱۲ یا سپهر ۰۰۳۰۴۴۵۳۰۰۱ بانک صادرات شعبه مجتمع فولاد اهواز با کد ۳۸۸۲
ب) جاری ۰۱۰۲۵۱۳۱۸۶۰۰۲ یا سیبا بانک ملی شعبه مجتمع فولاد اهواز با کد ۶۵۳۲

روابط عمومی شرکت فولاد خوزستان